

## نقد و نظر:

□ صراط مستقیم، نه صراط‌های مستقیم  
نقدی بر مقاله «صراط‌های مستقیم، سخنی در پلورالیسم دینی، مثبت و منفی»



## صراط مستقیم، نه صراط‌های مستقیم

نقدی بر مقاله « صراط‌های مستقیم، سخنی در پلورالیسم دینی، مثبت و منفی »

غلامرضا مصباحی

دانشکده الهیات دانشگاه تهران

در مجله کیان، شماره ۳۶ فروردین و اردیبهشت ۷۶ مقاله‌ای تحت عنوان «صراط‌های مستقیم» چاپ شده است. در این نوشتار به پاره‌ای از مطالب آن مقاله، که در عین حال نکات مهم آن به شمار می‌رود، اشاره و درباره آن به نقد و نظر می‌پردازیم؛ امید است خداوند ما را به «صراط مستقیم» هدایت فرماید.

۱ - نویسنده مقاله در آغاز آن ادعا کرده است که:

« اصل این معنا را نمی‌توانید انکار کنید که کتاب الهی و سخن پیامبر، تفسیرهای متعدد برمی‌دارد و به تعبیر روایات، کلام الهی ذو بطون است و سخن حق چند لایه است، به طوری که وقتی پوسته اول معنی را برمی‌دارید، سطح دیگری از معنا بر شما نمودار می‌شود.»

و پس از چند سطر نتیجه می‌گیرد:

«لذا ما در عالم تفسیر همیشه پلورالیستیک بوده‌ایم و عمل کرده‌ایم، یعنی تکثر را قبول داشته‌ایم و هیچ کس را به صفت و سمت خاتم المفسرین و خاتم الشارحین نپذیرفته‌ایم و این عین حیات دینی و درک عالمانه ما از دین بوده است.»

و پس از چند سطر دیگر مترتب بر مطالب گذشته می‌گوید:

« اسلام سنی فهمی است از اسلام و اسلام شیعی فهمی دیگر و اینها و

توابع و اجزایشان ، همه طبیعی‌اند و رسمیت دارند .»

تا اینجا ، چند نکته قابل تأمل وجود دارد :

الف : اینکه به « صورت عام » گفته شود « کتاب الهی و سخن پیامبر ، تفسیرهای متعدد برمی‌دارد » سخن نادرستی است ، زیرا بسیاری از آیات قرآن و روایات پیامبران ( ص ) ظاهری روشن و قابل فهم عمومی و مشترک بین اهل زبان و آشنا به عربی دارد و از آغاز ظهور اسلام تا کنون نیز کمابیش همه علمای مذاهب مختلف ، فهم یکسانی از آنها داشته‌اند و با مراجعه به تفاسیر مختلف نیز می‌توان این درک یکسان نسبت به این دسته از آیات را به دست آورد .

البته پاره‌ای دیگر از آیات قرآن و روایات پیامبر ( ص ) قابل تفسیرهای متعددند

و تحمل برداشتهای مختلفی را دارند . خدا نیز در قرآن فرموده است :

« هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ

وَ أُخْرَى مُتَشَابِهَاتٌ » ( آل عمران / ۷ ) ( اوست ، آنکه بر تو کتاب را

فرو فرستاد ، بخشی از آن آیات محکم‌اند ، آنها ام‌الکتاب‌اند و بخشی

دیگر آیات متشابه‌اند ) .

آیات محکمات ، آیتی است که دارای معنای روشن و ظهور آن در یک معنا و مراد است و آیات متشابه ، آیتی است که ظهور در یک معنا از معانی محتمل ندارند ، بلکه تحمل معانی متعدد دارند . سخن نویسنده مقاله ، تنها در مورد آیات متشابه قرآن قابل قبول است و بنابر نظر مفسران ، آیات متشابه در مقایسه با آیات محکم قرآن اندک است . ب : اینکه نویسنده گفته است « به تعبیر روایات ، کلام الهی ذو بطون است و سخن حق چند لایه است » سخن درستی است ، اما هیچ ربطی به تفسیرهای مختلف از آیات قرآن ندارد ، زیرا بطون قرآن ، همان گونه که از کلمه « بطن » فهمیده می‌شود و از واژه « چند لایه » در سخن نویسنده مقاله بدست می‌آید ، لایه‌های زیرین چهره ظاهر آیات‌اند و حال آنکه در تفسیر ، سخن از فهم ظاهر متن و به تعبیر نویسنده مقاله « فهم پوسته اول معناست » بنابراین بین تفسیر که فهم ظاهر است و بطون که معرفت لایه‌های زیرین است خلط شده و متعدد بودن

بطن‌های قرآن به معنای قابلیت تفاسیر متعدد گرفته شده که اشتباهی غیر قابل اغماض است و حال آنکه تفسیرهای متعدد از یک متن در عرض هم قابل ارزیابی‌اند و ممکن است مکمل یکدیگر باشند یا با هم متعارض و متباین و حال آنکه بطون متعدد قرآن، مفاهیم یا حقایق در طول هم و در طول ظاهر متن به‌شمار می‌آیند و با هم قابل جمع‌اند و بین آنها تعارض و تباین نیست.

ج: اینکه در مقاله مزبور گفته شده «لذا ما در عالم تفسیر پلورالیستیک بوده‌ایم و عمل کرده‌ایم، یعنی تکثر را قبول داشته‌ایم» سخنی ناصوابی است، زیرا اگر چه تفاسیر متعددی از آیات قرآن شده و وجود تفاسیر متعدد حقیقتی است غیر قابل انکار، اما از سویی «پلورالیسم» به معنای برابر شمردن همه آراء و صحیح دانستن آنها در کنار هم است و حال آنکه وجود تفاسیر مختلف از آیات قرآن، به معنای درستی همه آنها در عرض هم و برابر دانستن آنها در فهم قرآن نیست، بلکه همواره مفسران آراء یکدیگر را ارزیابی و نقد کرده و قولی را صواب و قولی دیگر را ناصواب شمرده‌اند. بهر حال، یا تفسیرهای مختلف از آیات قرآن با هم قابل جمع و مکمل یکدیگرند، در این صورت هر تفسیری بخشی از فهم آیه به‌شمار می‌رود و یا با هم متعارض و غیر قابل جمع‌اند؛ در این صورت درستی همه تفسیرهای متعارض ما را به انکار وجود حق در کلام خدا، یا غیر قابل شناخت ماندن سخن الهی می‌کشاند و حال آنکه قرآن برای هدایت بشر آمده، و بنابراین پلورالیسم در تفسیر، ما را به گمراهی یا حیرت می‌افکند و هر دو بر خلاف مقصد الهی از نزول قرآن است که فرمود:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِينَ هِيَ أَقْوَمُ (اسراء / ۹).

از سوی دیگر، در مورد تفسیر آیات متشابه که متحمل وجوه مختلف است نیز خدا ما را گمراه یا سرگردان رها نساخته، بلکه برای دست یافتن به فهم درست آنها ما را در همان قرآن راهنمایی کرده و فرموده‌است:

«مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا...»

(آل عمران / ۷) « بعضی از آیات قرآن ، محکمت‌اند ، آنها ام  
 الكتاب‌اند و بعضی دیگر متشابه‌اند ، اما آنان که در دلشان زنگار است ،  
 در پی آیات متشابه‌اند تا فتنه‌جویی کنند و در پی تأویل آنهایند ، ولی  
 تأویل آن را نمی‌داند مگر خدا ، و راسخان در علم گویند ما به آن ایمان  
 آورده‌ایم ، همه از نزد خدای ماست ... »

بر اساس جمله نخست آیه ، آیات محکم قرآن ، ام‌الکتاب یعنی مرجع قرآن‌اند ،  
 بنابراین ، برای تفسیر آیات متشابه باید معانی محتمل را به آیات محکم برگرداند و  
 معنایی را حجت شمرد که با محکمت قرآن سازگاری دارد . پس هر تفسیری از  
 آیات قرآن پذیرفته نیست ، بلکه تفسیر هماهنگ با محکمت قرآن پذیرفته‌است .  
 بعلاوه تفسیر آیات متشابه جایگاه هواپرستیها ، لغزشها و پیدایش انحرافهاست ،  
 باید هشیار بود که راهزنها در این موضع سنگر گرفته‌اند . نکته مهم تاریخی نیز این  
 است که اگر پیدایش فرقه‌های متعدد در دین را دنبال کنیم ، به تفسیر آنان از آیات  
 متشابه می‌رسیم از این رو خدا فرموده‌است : مراقب باشید که بیمار دلان در  
 جستجوی آیات متشابه‌اند تا با بهره‌برداری از آنها فتنه‌جویی کنند و آن آیات را  
 تأویل کنند و حال آنکه تأویل آنها را جز خدا نمی‌داند . تأویل آنها را خدا در آیات  
 محکم قرآن نهاده و فهم آنها را به راسخان در علم داده که در روایات بر امامان  
 معصوم (ع) انطباق یافته‌است . بنابراین باید برای فهم معنای آیات متشابه و تفسیر  
 آنها به این دو مرجع ( آیات محکم و امامان حق ) بازگشت و نمی‌توان تفسیرهای  
 مختلف از آیات متشابه را همسنگ شمرد و آنها را در صحت و سقم برابر دانست ،  
 بلکه با استفاده از این دو میزان باید در مورد درجه درستی آنها داوری کرد و نتیجه  
 این خواهد بود که در تفسیر ، معتقد به تکثر تفسیرهای صحیح نیستیم و پلورالیسم  
 پذیرفته نیست . آری ما هیچ‌گاه خاتم المفسرین نداشته‌ایم ، یعنی تفسیر قرآن  
 بدست بشر تمام و کمال نمی‌یابد و هنوز ناگفته‌ها بسیار است و آنچه در تفسیر گفته  
 شده نیز همه درست یا در حقانیت برابر نیست .

د: اما اینکه نویسنده مقاله گفته‌است « اسلام سنی فهمی است از اسلام و اسلام  
 شیعی فهمی دیگر » آیا معنای آن این است که هر دو فهم از اسلام درست است ، یا

هر دو نادرست است، یا هر کدام سهمی از حق و سهمی از باطل دارند و به هم آمیخته‌اند و هیچ یک بر دیگری در حق‌نمایی ترجیح ندارند، یا اینکه سخن از حق و باطل در این میان نارواست و دغدغه حق و باطل را باید کنار نهاد؟

ظاهراً مراد نویسنده اینست که این سؤالات را نکنیم، زیرا در چند سطر بعد گفته‌است «می‌دانم که کسانی بلافاصله خواهند گفت آخرش چه، آیا می‌گویید، دست از حق خودمان بکشیم؟ یا اهل ضلال و باطل را حق بشماریم؟ یا حق و باطل را مساوی بگیریم و بدانیم، نه منظور اینها نیست. منظور این است که همین سؤالات را نکنیم و از منظر دیگری به کثرت آراء و عقاید آدمیان نظر کنیم، بر اساس رهنمود نویسنده مزبور ناگزیریم اندیشه درباره حق و باطل را تعطیل کنیم، یا معتقد به نسبی بودن حق و باطل شویم، یا معتقد به ناخالصی هر فهمی از دین شویم و همه اینها در جای خود باطل شمرده شده‌است.

در مورد ناخالصی هر فرقه دینی که مورد تأکید نویسنده مقاله است توضیح بیشتری خواهد آمد. البته از مقاله «صراط‌های مستقیم» فهمیده می‌شود که دغدغه ذهنی دیگری خاطر او را می‌آزارد و آن جستجوی راهی برای همزیستی صلح‌آمیز بین پیروان مذاهب و ادیان است و از راه تکرگرایی «پلورالیسم» می‌خواهد صلح بین پیروان ادیان را فراهم کند، لیک سوراخ دعا را گم کرده است بعداً به این مطلب خواهیم پرداخت.

۲- نویسنده مقاله «صراط‌های مستقیم» پس از نقد شعر مولوی:  
از نظرگاه است ای مغز وجود  
اختلاف مؤمن و گبر و جهود  
می‌گوید:

[مولوی] «سه مکتب و دین بزرگ را نام می‌برد؛ مؤمن و گبر و یهود، غرضش از مؤمن مسلم است. وی می‌گوید اختلاف این سه، اختلاف حق و باطل نیست، بلکه دقیقاً اختلاف نظرگاه است، آن هم نه نظرگاه پیروان ادیان، بلکه نظرگاه انبیاء، حقیقت یکی بوده است که سه پیامبر از سه زاویه به آن نظر کرده‌اند. یا بر پیامبران سه‌گونه و از سه روزنه تجلی کرده‌است و لذا سه دین عرضه کرده‌اند. بنابراین سر اختلاف ادیان

فقط تفاوت شرایط اجتماعی یا تحریف شدن دینی و درآمدن دین دیگری به جای آن نبوده است، بلکه تجلی‌های گونه‌گون خداوند در عالم، همچنانکه طبیعت را متنوع کرده، شریعت را هم متنوع کرده است»

در صفحه بعد می‌گوید:

«اولین کسی که بذر پلورالیسم را در جهان کاشت، خود خداوند بود که پیامبران مختلف فرستاد. بر هر کدام ظهوری کرد و هر یک را در جامعه‌ای مبعوث و مأمور کرد و بر ذهن و زبان هر کدام تفسیری نهاد و چنین بود که کوره پلورالیسم گرم شد»

و در صفحه دیگر از قول «جان هیگ» فیلسوف و دین‌شناس مسیحی نقل می‌کند که:

«این ادیان، شاید ظهورات، چهره‌ها، صور و تجلیات یک خدا باشند، شاید انحاء و طرق متفاوتی هستند که خدا خود را به آدمیان می‌نمایاند از منظرهای گونه‌گون و در مقام و موقعیت‌های گونه‌گون»  
و پس از چند سطر از هیگ نقل می‌کند:

«تا میان ادیان صلحی نرود، میان آدمیان صلحی پدید نخواهد آمد و در میان ادیان صلحی نخواهد رفت، مگر اینکه این معنا مورد تصدیق قرار گیرد که ادیان مختلف واکنشهای مختلفی هستند به آن حقیقت نهایی و الوهی که ما خداوند مینامیمش»

نویسنده در پایان این قسمت از مقاله خود اظهار نظر می‌کند که

«و آیا اینکه قرآن پیامبران را بر صراطی مستقیم (صراط مستقیم) یکی از راههای راست، نه تنها صراط مستقیم (الصراط المستقیم) می‌داند به همین معنا نیست؟ مشکل از نظر مولوی این نیست که گروههایی حقیقت را نیافته‌اند و تهیدست و گمراه مانده‌اند، بل این است که حقایق یافته شده و مکشوفات و مکاشفات بسیار است و حیران ماندن در میان این حقایق و مجذوب و مسحورگونه‌ها و



پاره‌هایی از آنها شدن، تعدد و تکثر را پدید آورده است»  
درباره مطالب فوق، نکاتی به نظر می‌رسد که در چند بند ملاحظه خواهید نمود:

الف: در عبارات نقل شده در بخش اول، نویسنده مقاله در صدد توضیح تکثرگرایی در دایره اسلام و فرقه‌های مسلمانان بود و با بیان دیدگاه خود در صدد برآمد نشان دهد که در دایره فرق اسلامی، حق خالص و باطل محض وجود ندارد، بنابراین باید به پلورالیسم و تکثرگرایی در دایره اسلام تن دردهیم. اما در عبارات بخش دوم، نویسنده یک گام فراتر نهاده و سخن از این است که حتی در میان سه دین اسلام، زردشتی‌گری و یهودیت نیز در پی تمیز حق و باطل نباشید. هر کدام از این سه دین ترسیم یکی از تجلیات خداوندی بر سه پیامبر بزرگ محمد (ص)، زردشت و موسی (ع) است و خدا را بنیانگذار پلورالیسم معرفی کرده است، زیرا بر سه پیامبر در سه قوم تجلی کرده است و بشری شدن تجلی خداوندی و بشری شدن تبیین این تجلی، تکثر و تفاوت‌های سه دین را بوجود آورده است. پس اکنون هر سه دین حق است، اما هیچ یک حق خالص نیست و پیروان ادیان سه‌گانه بر هدایت‌اند و هیچ یک گمراه نیستند. بنابراین پیروان این ادیان باید همدیگر را تحمل کنند. البته پس از نقل نظر جان هیگ، این سه دین، ادیان اسلام، مسیحیت و یهودیت می‌شود که سه تجلی خداوند به شمار می‌رود و پیروان آنها با هم باید کنار بیایند.

ب: جای تردید نیست که خداوند پیامبران اولوالعزم متعددی برای بشر فرستاده و هر کدام را بر شریعتی مأمور کرده است، خدا می‌فرماید:

« شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ... » (شوری / ۱۳) «خداوند برای شما از دین آن را که به نوح سفارش کرده و آنچه را به تو (رسول) وحی کرده‌ایم و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده‌ایم شریعت قرار داده، که دین را بر پا بدارید و در آن متفرق (فرقه، فرقه) نشوید».

واژه « شریعت » به معنای راه آب است ، گویی دین رودخانه بزرگ فیض و هدایت خداوندی برای بشر است که هر پیامبر صاحب شریعتی راهی را برای پیروان خود به سوی آن رودخانه می‌گشاید .

بنابراین ، خدا با فرستادن پیامبران بزرگ ، شرایع متعدد پدید آورده و این شرایع نیز در آداب و شعائر دینی با هم تفاوت‌هایی دارند ، اما تفاوت شرایع به معنای تعارض آنها در اصول اندیشه و اختلاف اساسی در تعالیم انبیاء نیست . ای کاش نویسنده مقاله به جای استناد به نظر « جان هیگ » که متأسفانه حق و باطل را به هم آمیخته است ، به قرآن روی می‌کرد که به طور روشن این حقیقت را بیان کرده است ، در واقع ، دین الهی یکی بیش نیست و آن دین « اسلام » است . خدا فرموده است :

« إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ » (آل عمران / ۱۹) « همانا دین در نزد

خدا اسلام است ».

بنابراین ، شرایع انبیاء ، راههای دین اسلام است ، از این رو جوهر شرایع آسمانی یگانه است . اما آیا آنچه امروز از سه شریعت موسی ، عیسی و خاتم انبیاء علیهم السلام وجود دارد همان چیزی است که خدا به پیامبران خود ابلاغ کرده است ، یا دو شریعت قبلی دستخوش تحریف گردیده است ؟ نیز آیا سه شریعت در عرض هم و همزمان از درستی و حقانیت برخوردارند ، یا از نظر زمان در طول هم و هر کدام در عصری حق به شمار می‌آید و در عصر دیگر حق نیست ؟ و بالاخره آیا قبول شرایع مختلف ما را ناگزیر از پذیرش « پلورالیسم » در مقام اعتقاد می‌کند یا تنها در مقام رفتار پیروان شرایع مزبور با هم آنان را به همزیستی مسالمت‌آمیز فرامی‌خواند ؟

ج : در مورد وحدت دین و تعدد شرایع توضیحی کوتاه ، ضروری به نظر می‌رسد ؛ خداوند براساس مراحل تکامل بشر و رشد عقل و درک انسانها ، برای آنان شرایعی از ساده به پیچیده و از محدود به گسترده و از ناقص به کامل فرستاده است . بنابراین ، هر شریعت بعدی مکمل شریعت قبلی است ، نه معارض با آن و کاملترین شرایع ، آخرین آنها ، شریعت محمدی ( ص ) و دین اسلام است . خداوند با ارسال

آخرین پیامها برای آخرین پیامبر و تعیین رهبری و امامت امت پس از رسول گرامی اسلام فرمود:

«الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اتَّخَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رِضِيَّتُ  
لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا» (مائده / ۳) «امروز دینتان را برای شما کامل کردم  
و نعمت خود را بر شما تمام ساختم و برای شما اسلام را به عنوان دین  
پسندیدم».

پس دین اسلام که با نوح آغاز شده، با تعیین امام و آخرین پیامها برای خاتم  
انبیاء کامل شده است. بنابراین، شریعت موسی و عیسی علیهما السلام درمقایسه  
با شریعت محمدی (ص) کامل نبوده و متناسب با نیازها و درجه رشد عقلی و  
فکری انسانها در عصر آن دو پیامبر بزرگ، تا ظهور پیامبر بعدی، نازل شده بوده  
است. بنابراین با آمدن شریعت محمدی (ص) و تکمیل دین اسلام، دیگر پیروی  
از آن شرایع درست نیست، زیرا مرحله کاملتری از پیامهای الهی به بشریت رسیده و  
زمان پیروی از پیامهای قبلی که مدتی محدود داشته پایان یافته و آن پیامها از اعتبار  
ساقط شده است: خداوند در سه جای قرآن سخن از چیره شدن دین حق بر همه  
ادیان دارد و می فرماید:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ  
كُلِّهِ» (توبه / ۳۳؛ فتح / ۲۸؛ الصف / ۹) [خداوند آن کسی  
است که رسول خود را همراه با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه  
دین چیره کند].

بعلاوه از آیه فوق استفاده می شود که دین حق و دین باطل وجود دارد، نه اینکه  
سه دین، پیوسته سه تجلی متفاوت از خداوندند که هر سه در کنار هم از حقانیت  
برخوردار باشند.

د: نکته مهمتر این است که اکنون پیامهای الهی ارسال شده به انبیاء گذشته مانند  
حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام، یا به عبارت دیگر شریعت آنان بر  
وضع نخستین خود نمانده و دستخوش تحریف شده و براین حقیقت در بسیاری  
از آیات قرآن به صراحت تأکید شده است: از جمله می فرماید:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ» (مائده / ۱۵) (ای اهل کتاب [یهودیان و مسیحیان] پیامبر ما نزد شما آمد تا برای شما بسیاری از آنچه را از کتاب [آسمانی] پنهان می‌کردید بیان کند).

در جای دیگر می‌فرماید :

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (بقره / ۷۹) (پس وای بر کسانی که کتاب را با دستان خود می‌نویسند سپس می‌گویند این از نزد خداست).

بنابراین، نه تنها امروز شریعت موسی و عیسی علیهما السلام با آمدن شریعت کامل و کمال یافتن دین اسلام از اعتبار ساقط است، بلکه امروز پیامهای ارسال شده بر آن پیامبران بزرگ را دست نخورده در اختیار نداریم و علت اختلاف و تعارض تعالیم اسلام با تعالیم موجود از سایر شرایع، نه در تفاوت تجلی خدا بر سه پیامبر است، بلکه ناشی از تحریفهایی است که پیروان آن شرایع در کتب اصلی و مرجع شریعت خود پدید آورده‌اند و اصولاً قرآن مجید بر پیامبر اسلام نازل شده تا از جمله اختلاف پیروان شرایع گذشته را در مسائل مورد اختلاف آنان حل کند و از این رو می‌فرماید :

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (نحل / ۶۴) «و ما بر تو [ای پیامبر] کتاب را نازل نکردیم، مگر برای اینکه بیان و روشن کنی آنچه را آنان درباره آن اختلاف کردند و [قرآن] هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان آوردند».

بنابراین، اکنون نمی‌توانیم سخن از حقانیت پیامهای تحریف شده انبیاء گذشته گوئیم و ادیان موجود غیر از اسلام را تجلیهای گوناگون خداوندی به شمار آوریم، کجا می‌توان کشتی گرفتن خدا با یعقوب (عهد عتیق [تورات] / سفر پیدایش / باب سی و دوم) و شراب خوردن نوح و عریان شدن وی (همان / باب نهم) و حامله شدن دختران لوط (العیاذ بالله) از پدر که خود پیامبر الهی بوده (همان / باب

نوزدهم) و بسیاری نمونه‌های دیگر از تورات کنونی را پیام الهی دانست و کجا می‌توان عیسی را فرزند خدا دانست (عهد جدید / انجیل لوقا / باب اول) یا شراب‌سازی عیسی علیه‌السلام پیامبر خدا (همان / انجیل یوحنا / باب دوم) را باور کرد و تجلی خداوندی شمرد و چگونه می‌توان اینگونه بافته‌های ذهنهای آلوده را با معارف بلند اسلام مقایسه کرد و در حق و باطل بودن برابر دانست؟!

ه: اکنون با توضیحات ذکر شده در بندهای قبلی و اینکه خدا یک دین بر بشر نازل کرده و پیامبران الهی همه مأمور به یک دین بوده‌اند و جوهر پیامهای قبلی در پیام بعدی محفوظ است، ولی کمال پیامهای بعدی در پیامهای قبلی موجود نیست، آیا می‌توان سخن از بنیانگذاری «پلورالیسم» توسط خداوند گفت و تکثر ادیان را - آنهم ادیان کنونی موجود در دست بشر را - ناشی از جلوه‌های مختلف خداوند بر انبیاء متعدد دانست؟ و حال آنکه خداوند در سوره انبیاء از آیه ۴۸ تا ۹۱ نام انبیاء متعددی را ذکر می‌کند و به سرگذشت آنان و پیروانشان اشاره می‌کند و در پایان می‌فرماید:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» (انبیاء / ۹۲)، (همانا این [انبیاء و

پیروانشان] امت شمایند، امتی واحد).

خداوند سخن از امت واحد و وحدت دین و یکپارچگی انبیاء و پیروان آنان فرموده، نه سخن از تعدد ادیان و تکثر فرقه‌ها و اختلاف تجلیهای خداوندی. با آنچه گفته شد قبول حقانیت اصل شرایع متعدد، ما را به تکثرگرایی دینی ناگزیر نمی‌سازد، بلکه نفی کثرت و نفی پلورالیسم را به ما نشان می‌دهد.

و: اینکه نویسنده مقاله ادعا کرده است که: «قرآن پیامبران را بر صراطی مستقیم (صراط مستقیم) یکی از راههای راست، نه تنها راه مستقیم (الصراط المستقیم) می‌داند، به همین معنا نیست؟» سخن صد در صد باطلی است، زیرا

اولاً: خدا در سوره حمد به ما آموخته است که بگوییم «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (حمد / ۶) و بنا بر ادعای خود نویسنده مقاله که گفته است «نه تنها صراط مستقیم (الصراط المستقیم) و مراد او این است که اگر خدا می‌گفت پیامبران را بر «الصراط المستقیم» قرار دادیم، نشان تنها راه راست بود، با توجه به الف و لام داشتن»

صراط « در سوره حمد ، خدا از ما خواسته است هر روز دست کم ده بار به صورت واجب از او بخواهیم که ما را به تنها « صراط مستقیم » هدایت فرماید . بنابراین ، از همین آیه می فهمیم که « صراط مستقیم » یکی بیش نیست .

ثانیاً : در آن آیاتی که « صراط مستقیم » بدون الف و لام آمده ، مستقیم صفت صراط است و « صراط » نیز به صورت مفرد آمده و معنای آن « براه راست » است ، نه بر یکی از راههای راست - آنطور که نویسنده مقاله تصور کرده است - و ترجمه او از نظر ادبیات عرب به کلی اشتباه است .

ثالثاً : خدا در آیتی دیگر « صراط مستقیم » را با وصف دیگری مقید کرده و فرموده است :

« صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ » (شوری

/ ۵۳) ( صراط مستقیم ، صراط خدایی است که آنچه در آسمانها و آنچه

در زمین است متعلق به اوست ) .

و این وصف نیز نشان یگانه بودن « صراط مستقیم » است و اینکه همه انبیاء بر یک صراط مستقیم اند ، بر خلاف تشکیک بی مورد نویسنده که سخن از « صراط های مستقیم » می گوید .

ز : و بالاخره ، آنچه دغدغه خاطر نویسنده است و او را وادار کرده اینهمه خود را به زحمت افکند و راه حلی برای آن بیان کند و از زیان « جان هیگ » نیز نقل می کند که « تا میان ادیان صلحی نرود ، میان آدمیان صلحی پدید نخواهد آمد » راه حل دیگری دارد و آن را نیز « اسلام » ارائه کرده است . اسلام پیروان شرایع آسمانی را به جوهر مشترک دین برای گرد آمدن آنها در اطراف یک محور وحدت فرا می خواند و می فرماید :

« قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ » (آل عمران / ۶۴) ( بگو ای اهل کتاب [ پیروان یهودیت و مسیحیت و

... ] بیایید به سخنی درست بین ما و شما گرد آییم ، اینکه جز الله را نپرستیم و برای او هیچ شریکی قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را

رب‌هایی غیر از «الله» نگیریم).

علاوه بر این، اسلام به پیروان خود دستور می‌دهد با همه اقوام و پیروان ادیان به نیکی و عدل رفتار کنند:

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ ، أَنْ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»

(ممتحنه ۸) ( خداوند شما را نهی نمی‌کند با آنان که با شما در دین

جنگ ندارند و شما را از سرزمینتان بیرون نرانده‌اند ، به نیکی و عدالت

رفتار کنید ، همانا خداوند عدالت‌گرا را دوست می‌دارد)

به ویژه ، اسلام به پیروان خود دستور داده که با پیروان سایر شرایع آسمانی به مسالمت رفتار کنند و اگر اسلام آوردند برادران شمایند و اگر اسلام نیاوردند آنان را برای تغییر دین خود تحت فشار قرار ندهید و در انجام آداب خود آزاد بگذارید .

به عنوان نمونه مناسب است به عهدنامه پیامبر با یهودیان مدینه مراجعه کنید که چگونه اجازه داد آنان آزادانه بر شریعت خود بمانند و عمل کنند با اینکه اعتقاد آنان را باطل می‌دانست ، نیز بنگرید که وقتی که مسلمانان ، بیت‌المقدس را فتح کردند با اهل کتاب چگونه رفتار کردند . همچنین نگاه کنید که امروزه یهودیان و مسیحیان و زردشتیان در کشورهای اسلامی چگونه زندگی می‌کنند و در طول تاریخ اسلام چگونه در آسایش زندگی کرده‌اند .

بنابراین ، زندگی صلح‌آمیز میان پیروان شرایع ، مبتنی بر رهنمودهای دین فراهم می‌شود ، نه مبتنی بر پلورالیسم و تکثرگرایی دینی که امری خیالی و غیر واقع‌بینانه است .

۳ - نویسنده مقاله « صراط‌های مستقیم » در بند ۶ از مقاله خود می‌نویسد :

« می‌توان پرسید اگر واقعاً امروزه از میان همه طوایف دیندار (بی‌دینان به کنار) که به میلیاردها نفر می‌رسند ، تنها اقلیت شیعیان اثنی‌عشری هدایت یافته‌اند و بقیه همه ضال و کافرند ( به اعتقاد شیعیان ) ... در آن صورت ، هدایت‌گری خداوند کجا تحقق یافته‌است و نعمت عام او بر سر چه کسانی سایه افکنده‌است و لطف باری ( که دستمایه متکلمان در اثبات نبوت است ) از که دستگیری کرده‌است ؟ »

و پس از چند سطر نتیجه گیری کرده است که :  
 « با این منطق همواره منطقه عظیمی از عالم و آدم تحت سیطره و سلطنت ابلیس است و بخش لرزان و حقیری از آن در کفایت خداست ... »  
 در مقام نقد مطلب فوق نکات ذیل را می توان بیان کرد :  
 الف : در مورد قلت هدایت یافتگان ، کلام الهی بسیار روشن است آنجا که فرمود :

«اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ وَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» (سبا / ۱۳)

(ای آل داود! از روی شکر عمل کنید و اندکی از بندگان من شکورند).

نیز از زبان داود نقل می کند که مؤمنان اندک اند :

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ» (ص / ۲۴)

(مگر آنان که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند و آنان اندکند).

نیز در مورد مؤمنان به حضرت نوح علیه السلام فرمود :

« وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ » (هود / ۴۰) (به نوح جز اندکی ایمان

نیاوردند).

همچنین هنگامی که سخن از اصحاب یمین ( اهل بهشت ) می فرماید آنان را مجموعه کوچکی از انسانها و اقوام گذشته و نیز مجموعه کوچکی از جمعیت بشری در امت آخرین دانسته است

« أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ... ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ

الْآخِرِينَ » (واقعه / ۴۰ - ۲۷) (اصحاب دست راست ، چه اصحاب

دست راستی ... مجموعه ای کوچک از نخستینان و مجموعه ای کوچک

از آخرینان).

از سوی دیگر شیطان به عزت الهی سوگند یاد کرده است که فرزندان آدم بجز بندگان مخلص خدا را گمراه کند :

« قَالَ : فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ

الْمُخْلِصِينَ» (ص / ۸۳)

و گفت : با فریب من اکثر فرزندان آدم را شاگرد نخواهی یافت :



« وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ » (اعراف / ۱۷)

ضمناً آنطور که نویسنده مقاله ادعا کرده است، شیعیان سایر مسلمانان را کافر نمی‌دانند و این ادعا ناشی از بی‌خبری نویسنده نباید باشد.

ب: در مورد اینکه نویسنده گفته است: «در آن صورت هدایت‌گری خداوند کجا تحقق یافته است و نعمت عام او بر سر چه کسانی سایه افکنده است؟» پاسخ این است که هدایت‌گری خدا با فرستادن پیامبران و امامان بر حق و کتابهای آسمانی، تحقق یافته است، اما خدا نمی‌خواهد کسی را از روی جبر به سوی هدایت بکشاند و فرمود:

« إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ، إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا » (انسان / ۳) (ما او را

به راه هدایت کردیم، یا شاکر است و یا کفران‌کننده).

نیز فرمود:

« وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ » (کهف

/ ۲۹) (بگو حق از سوی پروردگارتان آمد، پس هر که می‌خواهد

ایمان آورد و هر که می‌خواهد کافر شود)

بنابراین، هدایت عام الهی تحقق یافته و نعمت عام او بر سر همه سایه افکننده است.

ج: اما اینکه گفته است «با این منطق، همواره منطقه عظیمی از عالم و آدم

تحت سیطره و سلطنت ابلیس است» به کلی ناصواب است، زیرا

اولاً: اغوای ابلیس شامل همه عالم نمی‌شود، بلکه تنها شامل آدم و فرزندان او می‌گردد و آدم و فرزندان او بخش کوچکی از آفریده‌های خدا در مجموعه عالمند.

ثانیاً: اغوای ابلیس با اذن و مشیت الهی صورت می‌گیرد و او در هر حال در سایه سلطنت الهی است، از این روی همه عالم و از جمله ابلیس و فریب‌خوردگان او تحت سیطره خداست. گویا نویسنده مزبور گمان کرده که ابلیس در عرض خدا و قدرت الهی مطرح است و حال آنکه ابلیس آفریده‌ای از آفریده‌های خداست.

ثالثاً: ابلیس ذاتاً بر کسی سلطنت ندارد، کار او اغواگری و فریب است و انسانها با اراده و اختیار خود فریب او را می‌پذیرند یا رد می‌کنند و سلطنت ابلیس بر اساس

پذیرش و تسلیم فریب خوردگان در برابر اغواگری‌های اوست. قرآن از زبان ابلیس نقل می‌کند:

« وَ مَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ ، إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي ،  
فَلَا تَلُومُونِي وَ تُؤْمُوا أَنْفُسَكُمْ » (ابراهیم / ۲۲)

(من بر شما سلطنتی ندارم، مگر آنکه شما را دعوت کردم و اجابت کردید. پس مرا ملامت نکنید، بلکه خود را سرزنش کنید).

خدا نیز فرموده است:

« إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ، إِنَّمَا  
سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ »  
(نحل / ۹۹ - ۱۰۰)

(ابلیس بر کسانی که ایمان آورده و بر پروردگارشان توکل کرده‌اند چیره نیست، بلکه، سلطنت او بر کسانی است که در پی او رفته‌اند کسانی که به وسیله او مشرک شده‌اند).

۴ - نویسنده مقاله « صراط‌های مستقیم » در جای دیگری از مقاله گفته است:

« آنچه در اینجا راهزنی میکند عناوین کافر و مؤمن است که عناوینی صرفاً فقهی - دنیوی است ( و نظایرش در همه شرایع و مسالک وجود دارد ) و ما را از دیدن باطن امور غافل و عاجز می‌دارد.»

این سخن از این نویسنده بسیار عجیب به نظر می‌رسد، زیرا بسیار بعید است که او آیات قرآن را درباره کفر و ایمان و کافر و مؤمن و کفر معتقدان به تثلیث و فرزند خدا دانستن مسیح و ... فراموش کرده باشد و ادعا کند که این عناوین صرفاً فقهی - دنیوی است.

اولاً: قرآن در صدها آیه مشتقات واژه‌های « کفر » و « ایمان » را به کار برده است و در مورد کافر، کافرون، کافرین و کفار نیز ۱۵۴ بار این واژگان را به کار گرفته است و بیش از دویست بار واژه‌های مؤمن، مومنون، مؤمنین و سایر مشتقات آن را نیز مورد استفاده قرار داده است؛ بنابراین چه معنا دارد گفته شود عناوین کافر و مؤمن صرفاً فقهی - دنیوی است؟ گویی فقیهان آن را اختراع کرده‌اند، آنهم برای احکام و

روابط دنیوی انسانها!

ثانیاً: در بسیاری از آیات قرآن، واژگان کفر و ایمان و کافر و مؤمن در مورد پاداش و کیفر آخرت به کار رفته است. پس تعبیر اینکه «عناوین مؤمن و کافر دنیوی هستند» به چه معناست و به چه هدفی مطرح است؟! ثالثاً: بر فرض که این عناوین صرفاً فقهی باشند چه راهزنی می‌کنند؟ مگر اصطلاحات فقهی گمراه‌کننده‌اند؟

۵ - نویسنده مقاله مزبور در بند ۷ مقاله نوشته است:

« نکته قابل توجهی است که هیچ چیز خالص درین جهان یافت نمی‌شود. خدای جهان هم برین نکته انگشت تأیید نهاده است، آنجا که می‌گوید: « أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً أَفْسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا ... » (رعد / ۱۷)، آبی که از آسمان فرو می‌ریزد ناچار با گل و لای آمیخته می‌شود و کف بلندی بر آن می‌نشیند. حق و باطل چنین به هم آمیخته‌اند.

امام علی نیز فرمود که حق خالص و باطل خالص اگر وجود داشتند، هیچ کس در گزیدن حق و ترک باطل تردید نمی‌کرد، اما همیشه چنین است که «یؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فیميز جان» (نهج البلاغه، خطبه ۵۰) مخلوطی از هر دو درست می‌کنند و عرضه می‌کنند. سخن در اصل ادیان الهی نیست که عین حقتند، سخن در فهم آدمیان و مذاهب مختلفه دینی است که همیشه مخلوطی از حق و باطلند».

و پس از چند سطر می‌گوید:

« نه تشیع اسلام خالص و حق محض است و تسنن»

و پس از چند سطر دیگر می‌گوید:

« اصحاب هر فرقه مجازند که همچنان بر طریقه خود بمانند و پافشارند ... مراد، نسبیّت حق و باطل هم نیست، نمی‌گوییم حق و باطل معنا و استقلال ندارند و هر فرقه‌ای هر چه می‌گوید حق است. می‌گوییم عالم، عالم ناخالصی‌هاست، چه عالم طبیعت و چه عالم شریعت»

در مورد مطالب فوق، نکات ذیل قابل توجه است:

الف : اولاً ، این ادعای گزافی است که « هیچ چیز خالص در این جهان یافت نمی‌شود » گویی نویسنده مقاله بر همه زوایای این جهان آگاه شده و هیچ چیزی از قلمرو علم او بیرون نمانده و همه چیز را نیز بر اساس روش تحقیق خود به صورت تجربی آزموده است و به این نتیجه دست یافته که « هیچ چیز خالص در این جهان یافت نمی‌شود »؟! پس ادعای فوق خیلی بزرگ ، غیرعالمانه ، غیرمحققانه و باطل است .

ثانیاً : ادعای دیگر او نیز شگفت‌آور است که « خدای جهان هم بر این نکته ناخالصی همه چیز ) انگشت تأیید نهاده است » و حال آنکه مفاد آیه « أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً » فرو فرستادن آب از آسمان است ، نه بیان ناخالصی همه چیز ، اتفاقاً همان آبی که از آسمان نازل می‌شود هنگام نزول ، خالص و زلال است و اگر ظرف تمیزی زیر باران بگذارند ، آب خالص و بدون گل و لای بدست می‌آورند . آری ، وقتی که آب بر روی زمین جریان می‌یابد گل آلود می‌شود ، اما هنگامیکه باران و جریان سیل از حرکت می‌ایستد و گل و لای ته نشین می‌شود ، دوباره صاف و زلال می‌گردد . بنابراین ، ادعای این که ناخالصی همه چیز را خدا مورد تأیید قرار داده به کلی ناصواب است .

ثالثاً : این آیه شامل دین و وحی الهی نمی‌شود ، زیرا خدا در قرآن می‌فرماید ما پیامهای خود را خالص و خالی از هرگونه دخل و تصرف بر پیامبر نازل می‌کنیم آنجا که می‌فرماید :

« غَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِن خَلْفِهِ رَصَدًا لِّيَعْلَمَ أَن قَدْ أُنبِئُوا بِرِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَخَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْضَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا » (جن / ۲۸ - ۲۶)

(خداوند دانای غیب است و برپنهان خود کسی را آگاه نمی‌کند ، مگر آنکس را که بپسندد از پیامبر ، پس از روبروی او و از پشت سر او نگرهبانی می‌گمارد ، تا بداند که پیامهای پروردگارش را حتماً رساندند و بر آنچه نزد آنهاست احاطه یابد و آمار هر چیزی را احصا کند).

بعلاوه خداوند پیامهای خود را بر قلب پیامبر می‌فرستد ، نه بر حواس ظاهری

که احتمال خطا در آنها وجود دارد و می‌فرماید :

« مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ » (بقره /

۹۷) (هر که دشمن جبرئیل است ، بداند که او قرآن را بر قلب تو به اذن

خدا فرود آورد).

همچنین خداوند تعلیم و تبیین وحی و کتاب آسمانی را بر عهده پیامبر نهاد تا در این مرحله نیز دخل و تصرفی از ناحیه اندیشه و ذهن بشر صورت نگیرد و فرمود :

« يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ »

(جمعه / ۲) ( پیامبر آیات خدا را بر مردم تلاوت می‌کند و آنان را تزکیه

می‌کند و کتاب و حکمت را به آنان می‌آموزد).

نیز در آیتی دیگر فرموده است :

« وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ » (نحل / ۴۴)

(ما بر تو ذکر [ قرآن ] را فرو فرستادیم تا برای مردم آنچه را که به سوی

آنان نازل شده بیان کنی).

بنابراین خدا در رساندن بی‌کم و کاست و حشو و زوائد پیام خود بر قلب پیامبر و از زبان او به مردم اهتمام بلیغ فرموده ، پس اینطور نیست که « همیشه ، فهم آدمیان از دین مخلوطی از حق و باطل باشد »

ب : اینکه نویسنده مقاله ادعا کرده است که « امام علی نیز فرمود که حق خالص و باطل خالص اگر وجود داشتند ... » این تفسیر از سخن آن حضرت تحریف روشنی در کلام مولی است و نمی‌دانم چگونه اینهمه جرأت و جسارت داشته و سخن امیرمؤمنان علیه‌السلام را آشکارا تحریف کرده و از رسوا شدن هم باکی نداشته است . اکنون کلام مولی را عیناً از نهج البلاغه نقل و ترجمه می‌کنیم ، تا چگونگی تحریف کلام حضرتش معلوم گردد :

« إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامُ تُبْتَدَعُ ، يُخَالَفُ فِيهَا

كِتَابَ اللَّهِ ، وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالُ رِجَالًا ، عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ . فَلَوْ

أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخَفَ عَلَى الْمُؤْتَادِينَ ، وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ

خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ ، وَ لَكِنْ يُؤَخَذُ مِنْ

هَذَا ضَعْفٌ وَمِنْ هَذَا ضَعْفٌ، فَيُفْتَزَ جَانٍ، فَهُنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَيَّ  
 أَوْلِيَانِهِ وَيَنْجُو «الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى» (نهج البلاغه  
 خطبه ۵۰) (همانا وقوع فتنه‌ها [انحرافها، تفرقه‌ها، اختلافها و ...] با  
 هواهایی که مورد پی‌جویی و پیروی قرار می‌گیرند و احکامی که بدعت  
 نهاده می‌شوند آغاز می‌گردد، در آن احکام با کتاب خدا مخالفت می‌گردد  
 و بر اساس آنها مردانی از مردان دیگر - برپایه غیر دین خدا - پیروی  
 می‌کنند. پس اگر باطل از آمیختن با حق خالص می‌بود بر حق طلبان  
 مخفی نمی‌ماند (و از آن پیروی نمی‌کردند) و اگر حق از پوشش باطل  
 خلوص می‌یافت، زبان معاندان از آن بریده می‌شد، ولی مشتبی از این (ح  
 ق) و مشتبی از آن (باطل) برگرفته شده و با هم ممزوج و مخلوط  
 شده‌اند، در این جاست که شیطان بر اولیاء خود چیره می‌گردد و «آنان  
 که از سوی خدا نیکویی برای آنان فرستاده شده» نجات می‌یابند».

در اینجا موارد تأمل فراوانی وجود دارد:

اولاً: حضرت امیر علیه‌السلام در مقام بیان ریشه پیدایش انحرافات در دین و  
 فرقه‌های باطل است و ریشه آن را ممزوج ساختن حق و باطل از ناحیه سردمداران  
 انحراف می‌شمارد - نه اینکه در بیان مقام ناخالصی همه چیز در عالم باشد - و  
 می‌فرماید اگر باطل بدون آمیختگی با حق عرضه می‌شد مشتری نمی‌داشت.  
 بنابراین، ادعای اینکه حضرتش می‌گوید «چیز خالص در این جهان وجود ندارد»  
 تحریف روشن کلام آن امام الهی است.

ثانیاً: تردیدی نیست که همواره کسانی از روی عناد یا جهل در صدد تحریف  
 دین خالص و پیامهای ناب الهی برآمده‌اند، آنچه مهم است، تمییز این ناخالصی‌ها  
 و زدودن تحریفهاست، نه تن دادن به آنها به حساب اینکه عالم، عالم  
 ناخالصیهاست.

ثالثاً: در تشخیص ناخالصی‌ها از خالص‌ها باید به میزان و معیار بازگشت و  
 همانطور که در کلام حضرت علی علیه‌السلام بیان شده نجات یافته‌گان کسانی  
 هستند که از ناحیه خدا برای آنان حُسنی و نیکی پیش فرستاده شده که مراد

پیامبران و امامان معصوم‌اند و در این راه باید به کتاب خدا، سنت پیامبر و هدایت عترت آن حضرت، برای شناخت حق از باطل روی آورد.

ج: در مورد اینکه نویسنده مقاله گفته است «سخن در اصل ادیان الهی نیست که عین حقتند، سخن در فهم آدمیان و مذاهب مختلفه دینی است که همیشه مخلوطی از حق و باطلند» باید گفت:

اولاً: از اصل ادیان الهی آنچه به صورت معتبر و تحریف نشده باقی مانده است تنها قرآن است و از ادیان دیگر کتاب قابل اعتمادی باقی نیست. و پس از قرآن، سنت پیامبر است که گرچه دست تحریف در آن راه یافته، ولی راه بازشناسی درست از نادرست برای ما باقی است و نمی‌توان به دلیل وجود تحریف اجمالی در سنت، حجیت مجموعه سنت را مخدوش شمرد. بعلاوه، در میان احادیث، روایات متواتر، مستفیض و مورد اتفاق فرقه‌های اسلامی وجود دارد که نمی‌توان اعتبار آنها را نادیده گرفت و برخلاف همه آنها سخن گفت.

ثانیاً: همانطور که پیشتر نیز در مورد آیات محکم قرآن گفته شد، نمی‌توان در امکان فهم اصل دین و ضروریات آن تردید و تشکیک کرد، زیرا مستندات آن از کتاب و سنت مورد اتفاق همه فرقه‌های اسلامی است و موارد بسیاری فهم یکسان و مشترکی از آنها وجود دارد، گرچه در مواردی هم بنا بر دلایلی - که در جای دیگر باید مطرح شود - به اعتقاد مشترک و مورد اتفاق نیانجامیده است.

ولی آنچه مهم و فراهم است، فهم مشترک و همانند از کتاب و سنت است. د: در مورد اینکه نویسنده مقاله ادعا کرده است «مذاهب مختلف دینی، همیشه مخلوطی از حق و باطلند» و نیز سخن دیگر او که «نه تشیع اسلام خالص و حق محض است و نه تسنن» پاسخ این است که:

اولاً: باید پرسید با چه معیاری به تمیز خالصی و ناخالصی دین برخاسته و حکم به ناخالصی همه ادیان و مذاهب کرده است و چه استدلالی برای ناخالصی همه مذاهب دارد؟ ادعای محض چه ارزش و اعتباری دارد. بعلاوه، این سخن برخلاف صریح قرآن است که سخن از دین خالص می‌گوید:

«أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» (زمر / ۳) (آگاه باشید دین خالص برای

خداست).

نیز فرموده است :

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَاصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ»

(نساء / ۱۴۶) ( مگر آنانکه بازگردند و اصلاح کنند و به خدا چنگ

زنند و دین خود را برای خدا خالص گردانند).

از این آیات به وضوح فهمیده می شود که هم دین خالص وجود دارد و هم میتوان به آن دست یافت و آن را پذیرفت .

ثانیاً : خدا از انسانها خواسته است که از « صراط مستقیم » بروند و از پیروی سُبُل ( راههای ) متفرق که موجب تفرقه و پراکندگی آنها از « سبیل الله » است بپرهیزند و فرموده :

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ، وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ

عَنْ سَبِيلِهِ» (انعام / ۵۳)

از این آیه معلوم می شود که « صراط مستقیم » خدا قابل شناخت و دست یافتنی و قابل پیروی است و گرنه امر به آن از خدای حکیم ، قبیح بود .

ثالثاً : اینکه گفته شده « همه فرقه های مسلمان ناخالص اند » به اتفاق فرقه های مسلمان سخن باطلی است ، زیرا همه فرقه ها معتقدند یک فرقه « ناجی » وجود دارد و سایر فرقه ها بر باطل اند ، گرچه پیروان هر فرقه مصداقاً خود را « فرقه ناجی » می شمارند .

رابعاً : ادعای مزبور برخلاف روایات قطعی منقول از رسول گرامی اسلام است که فرمود :

« ستفرق امتی علی ثلاث و سبعین فرقة ، فرقة منها ناجية و

الباقون هالکون » (حر عاملی، ۳۱/۱۸؛ کلینی، ۲۲۴/۸) (امت

من بر هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهند شد ، یک فرقه نجات یافته و

سایرین در هلاک اند).

در این روایات ، پیامبر اکرم ( ص ) تعدد فرقه ها را امری ناصواب شمرده نه همانند نویسنده مقاله « امری اجتناب ناپذیر » قلمداد کند . بعلاوه ، یک فرقه را



نجات یافته دانسته است، بنابراین یک فرقه حق و خالص وجود دارد و بقیه فرقه‌ها ناخالص اند.

هـ: بپرز که همه فرقه‌ها دارای ناخالصی باشند، وظیفه این است که خالص‌ها را از ناخالصی‌ها بازشناسی کنیم و فرقه خالصتر را مشخص و در خلوص بیشتر آن بکوشیم نه اینکه همچون نویسنده فتوا دهیم که «اصحاب هر فرقه مجازند که همچنان بر طریقه خود بمانند و پا بفشارند» زیرا این رهنمود موجب اغواکردن و گمراه ساختن و ایجاد غرور و غفلت است نه هدایت‌گری.

۶- نویسنده مقاله «صراط‌های مستقیم» در جای دیگری از مقاله خود نوشته است:

«آیا شگفت‌آور و تأمل‌خیز نیست که فقیهان شیعه برای اثبات ولایت مطلقه فقیه و تبیین امر مهم و عظیم حکومت دینی، عمده تکیه‌شان بر روایتی است از عمر بن حنظله (که در ثقه بودنش جمعی شک داشته‌اند) و مضمون روایت هم سؤالی است مربوط به نزاعهای جزئی بر سر ارث و طلب و ... آدمی در اندیشه می‌ماند که آیا اینگونه حق مطلب را ادا می‌کنند و به پیروان دستور و خط‌مشی می‌دهند؟ ...»

در مورد مطلب فوق نیاز به توضیح است که:

فقیهان شیعه برای اثبات ولایت فقیه به سه نوع دلیل تکیه کرده‌اند. یکی دلیل عقلی است که بنا بر بیان امام خمینی رحمه‌الله علیه، تصور آن موجب تصدیق آن می‌گردد و پس از قبول اصل شرع و نبوت پیامبر (ص) و امامت ائمه علیهم‌السلام، نمی‌توان پذیرفت که احکام الهی که برای اداره امور مردم نازل شده‌است در دوران طولانی غیبت امام زمان (عج) تعطیل بماند و می‌دانیم که بسیاری از احکام آن بدون وجود حکومت اسلامی قابل اجرا نیست و حاکم اسلامی نمی‌تواند غیر اسلام‌شناس عادل باشد.

دلیل دوم: مقتضای ادله فقهی از آیات و روایات در همه ابواب فقه است که بسیاری از آنان را به امام مسلمین ارجاع می‌دهد و در زمان غیبت امام معصوم، وجود نیابت از آن حضرت ضروری است تا موارد احاله

شده در احکام را بر عهده بگیرد.

دلیل سوم: روایات خاص ولایت فقیه است که آنها نیز بسیار است و یکی از آن روایات، روایت عمرین حنظله است که نویسنده مقاله فقط آن را نام برده و آن را عمده دلیل اثبات ولایت فقیه دانسته و حال آنکه به نظر امام خمینی قدس سره عمده دلیل ولایت فقیه دلیل عقلی است، نه دلایل نقلی و روایات و در دلایل نقلی هم تکیه گاه عمده ولایت فقیه روایت «اللهم ارحم خلفائی» (حر عاملی، باب ۸، حدیث ۵۰؛ امام خمینی، ۶۴) است، نه روایت عمرین حنظله. اکنون آیا شگفت آور و تأمل خیز نیست که نویسنده پر ادعای مقاله مزبور، مستندات مطلبی با این همه پشتوانه از دلایل عقل و روایات و فقه را نادیده بگیرد و به نقل روایتی بسنده کند و با طرح سؤالاتی که نشان دهنده ناشیگری او در مباحث فقهی است به پیروان خود دستور و خط مشی دهد؟ ای کاش نگاهی گذرا به کتابهای مفصل که قبل و پس از پیروزی انقلاب اسلامی درباره «ولایت فقیه» نوشته شده می افکند و با این همه ادعا، تا این حد بی خبری خود را آشکار نمی ساخت. پاسخ اشکال وی درباره جزئی بودن سؤال و کلی بودن استنتاج در مورد روایت عمرین حنظله در همان کتابها به صورت روشن و مستدل آمده است.<sup>(۱)</sup>

۷- نویسنده مقاله «صراط‌های مستقیم» در چند سطر بعد می نویسد:

«همینکه پاره‌ای عالمان شیعه (مثل علی بن ابراهیم قمی، ثقة‌الاسلام کلینی و محدث نوری) قائل به تحریف قرآن بوده‌اند و در آن ورود تغییر و نقض را روا داشته‌اند، آیا نشان نمی‌دهد (از منظری معرفت‌شناسانه و درجه دوم) که دامنه تصرف دست بشر در عرصه دین بسی گسترده است (دست کم به زعم آن محدثان) و داشتن و خواندن قرآنی محرف با دین‌داری ناسازگار نیست؟»

و پس از چند سطر

---

۱- چون در این مقال مختصر جای پاسخ مفصل به مسأله ولایت فقیه نیست، خوانندگان را به کتابهای متعددی که به فارسی در این باره نوشته شده، به ویژه کتاب ارزشمند ولایت فقیه امام خمینی ارجاع می‌دهد

« آیا اگر حیات مبارک پیامبر ، طولانی تر می شد یا وقایع تاریخی مهم دیگری در طول عمر ایشان رخ می داد ، حجم قرآن از اینکه هست بسی افزون تر نمی گشت ؟ و کتاب مرجع مسلمانان واجد نکته های روشنگر بیشتر نمی شد ؟ مگر قرآن پا به پای حوادث زمانه رشد نیافته و پیش نیامده است ؟ اینها همه نشان می دهد که دین وقتی وارد تاریخ می شود تا چه حد تاریخی و بشری می شود و تا کجا تحت تصرفات ذهنی و عملی آدمیان قرار می گیرد . »

در مورد مطلب فوق ، نکات ذیل قابل توجه است :

الف : اینکه نویسنده ادعا کرده است « عالمان شیعه ( مثل علی بن ابراهیم و ... ) قائل به تحریف قرآن بوده اند ، ادعای باطلی است ، زیرا اولاً : قول به عدم تحریف قرآن مشهور بین علماء و محققین شیعه و مورد توافق بین آنهاست ( خوئی ص ۲۱۸ - ۲۱۹ ) . ثانیاً : اینان که وی نام برده همه محدث بوده اند و کار محدث نقل حدیث است ، آنها روایات مربوط به تحریف قرآن را جمع آوری و نقل کرده اند و اعتقاد آنان به تحریف معلوم نیست . گویا نویسنده مقاله نتوانسته است بین نقل یک قول یا حدیث و اعتقاد به آن تفاوت بگذارد و در نتیجه دچار این اشتباه شده است .

نویسنده برای پایین آوردن شأن قرآن گفته است « آیا نشان نمی دهد که دامنه تصرف دست بشر در عرصه دین بسی گسترده است ( دست کم به زعم آن محدثان ) . بر فرض که افراد نادری قائل به تحریف ناشی از کاسته شدن از آیات قرآن شده باشند ، آیا می توان آن را نشان تصرف گسترده دست بشر در عرصه دین دانست ؟! و حال آنکه قرآن امروز ، همان قرآن عصر ائمه علیهم السلام است که آن را خوانده اند ، به آن استناد می کرده اند ، مسلمانان را در فهم دین و تشخیص روایات درست از نادرست به آن ارجاع داده اند ، سند هر حکم فقهی را از قرآن بیان می کرده اند و می فرموده اند آنچه از حدیث مخالف قرآن است سخن ما نیست ، آن را به دیوار بزنید . آیا این همه احتجاج به قرآن و استناد به آن از سوی امامان پاک در طول تقریباً ۲۵۰ سال پس از رحلت پیامبر نمی تواند نشان تحریف نشدن قرآن و حجت بودن آن و عدم دخالت دست بشر در آن باشد . نویسنده مقاله از اینکه قرآن

را همدریف تورات و انجیل قرار دهد چه سودی می‌برد؟  
 ج: اما اینکه نویسنده مزبور پرسیده است «اگر حیات مبارک پیامبر طولانی‌تر می‌شد، یا وقایع تاریخی مهم دیگری در طول عمر ایشان رخ می‌داد، حجم قرآن از اینکه هست بسی افزون‌تر نمی‌گشت؟ و کتاب مرجع مرجع مسلمانان واجد نکته‌های روشنگر بیشتر نمی‌شد» پاسخ سؤالات فوق از نظر نویسنده مقاله مثبت است و استفهام او، استفهام انکاری است، اما آنچه او بدان دلخوش کرده هیچ شاهی از کتاب و سنت ندارد، بلکه مفاد کتاب و سنت در تعارض کامل با آن است. زیرا:

اولاً: خدا در حیات پیامبر دین خود را کامل کرد و فرمود:  
 «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (مائده / ۳)، (امروز دین را برای شما کامل کردم).

ثانیاً: خدا قادر بود به پیامبر خود عمر طولانی‌تری دهد تا اگر هنوز قرآن ناقص است آن را کامل کند.

ثالثاً: مدتی پیش از فرا رسیدن زمان رحلت پیامبر نزول آیات قرآن متوقف شد و پیامبر (ص) خبر داد که این آخرین آیات است.

رابعاً: در زمان حیات پیامبر وقایع مهم دیگری رخ داده که در آیات قرآن از آن سخن نرفته است. مگر قرآن کتاب تاریخی حوادث عصر پیامبر است که بگوییم مطابق حوادث تاریخی پیش رفته است؟! بنابراین، هرگز معلوم نیست اگر وقایع مهم دیگری نیز در عصر آن حضرت رخ می‌داد، یا عمر آن حضرت طولانی‌تر می‌شد لازم بود در آیات قرآن مطرح شود و قرآن بسی بزرگتر از آنچه هست، گردد. خامساً: در روایات آمده است که پیامبر فرمود: هر سال قرآن یک بار بطور کامل بر من نازل می‌شد و امسال (سال آخر حیات مبارکش) دو بار بر من نازل شد. معلوم می‌شود سوره‌ها و آیات قرآن محدود و معین بوده است و گر نه این سخن معنا نداشت.

۸ - نویسنده مقاله در جای دیگر می‌گوید:

«آنکه اینک مسیحی است، اگر در جامعه اسلامی زاده می‌شد،

مسلمان بود و بالعکس، زبان حال عموم دینداران ( و بل عموم مردم عالم ) این است که **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ** (زخرف / ۲۳)

در مورد اینکه واقعیت جامعه بشری بطور غالب همانست که نویسنده ادعا می‌کند، حرفی نیست، اما:

اولاً: استثنا از این قاعده فراوان رخ می‌دهد.

ثانیاً: هر چه واقعیت دارد نشان درستی و صواب آن نیست.

ثالثاً: اگر حجت بر پیروان ادیان و مذاهب دیگر تمام نشود معذورند، نه اینکه بر حق‌اند.

رابعاً: آیه‌ای که مؤلف به آن استناد کرده، نقل منطبق مشرکان است، نه زبان پیروان ادیان.

خامساً: قرآن این منطبق را محکوم کرده و آن را پیروی کورکورانه از پدران و مردود شمرده است، نه اینکه آن را منطقی پذیرفته شده و طبیعی تلقی کند و فرموده است:

« **أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ** » (بقره / ۱۷۰)

اگر چه پدران آنها چیزی را نمی‌فهمیدند و هدایت نیافته بودند (!؟)

۹ - نویسنده مقاله در جای دیگر گفته است:

« در دین شریعتی، سخن از نزدیک شدن به یکدیگر نمی‌توان گفت.

هر طایفه از مقلدان باید به همان آداب عمل کنند که مفتی‌شان می‌گوید.

هیچ فقیهی تا کنون ندای پلورالیسم را نداده‌است. این پیام از آن محققان

است »

الف: بر خلاف ادعای نویسنده بیشترین دعوت به نزدیک شدن ادیان و مذاهب را فقهاء شیعه داشته‌اند. شیخ مفید، فقیه بزرگ امامی در بغداد، فقه پنج مذهب را تدریس می‌کرد و مرجع طوایف مختلف سنی و شیعه بود. شیخ طوسی فقیه بزرگ طایفه شیعه کتاب الخلاف را نوشته و فتاوی مذاهب مختلف اسلامی را کنار هم قرار داده و موارد تشابه و تفاوت را نشان داده‌است. مرحوم آیت‌... بروجردی برای

تقریب بین مذاهب اسلامی به مجمع‌التقریب مصر نماینده دائمی فرستاد و در درس فقه خود دیدگاههای مذاهب اهل سنت را ذکر می‌کرد. امام خمینی رضوان‌الله علیه جهان اسلام را به یکپارچگی و وحدت حول محور اسلام فراخواند، بلکه پا را فراتر نهاد و پیروان ادیان ابراهیمی و مستضعفان جهان را به اتحاد موضع در مسائل مشترک دینی، سیاسی و بین‌المللی دعوت کرد. البته هیچ منافاتی بین دعوت به نزدیک شدن به یکدیگر با تقلید هر فرقه از آداب مفتی خود وجود ندارد و تجربه انقلاب اسلامی نشان داد که این‌گونه تقریب بین مذاهب ممکن و قابل تحقق است.

ب: شگفت این است که نویسنده مقاله در همین مقاله گفته‌است «اصحاب هر فرقه مجازند که همچنان بر طریقه خود بمانند و پا بفشارند» پس چگونه در اینجا از اینکه «هر طایفه از مقلدان باید به همان آداب عمل کنند که مفتی‌شان می‌گوید» ناراحت است، اصولاً پلورالیسم مورد ادعای ایشان همین است که هر فرقه‌ای بتواند به آداب خود عمل کند، اکنون چرا چنین چیزی مورد انتقاد او قرار گرفته؟ معلوم نیست.

ج: امام خمینی قدس سره و بسیاری از دیگر فقهاء شیعه از پیروان خود خواسته‌اند هنگامی که در مجامع اهل سنت از جمله مکه و مدینه حضور می‌یابند از باب مراعات وحدت و مدارا، در جماعت و جمعه آنان شرکت کنند و در تشخیص اول ماه و وقوف در عرفات و مشعر و اعمال منی تبعیت کنند و در این صورت فتوا داده‌اند که هر شرط و جزئی از نماز و اعمال حج آنان که ناگزیر بر خلاف فتاوی فقهاء شیعه رخ دهد، اعمال آنان درست است و نیاز به اعاده ندارد. آیا این ندای تقریب متعهدانه و حق‌مدارانه درست است، یا ندای فارغ از حق و باطل که از پیروان مذاهب مختلف می‌خواهد بر طریقه خود بمانند و پا بفشارند و آنان را به تقلید از گذشتگان خود تشویق کنند و نه تحقیق؟!!

د: اینکه نویسنده ادعا کرده‌است «هیچ فقهی تاکنون ندای پلورالیسم در نداده‌است، این پیام از آن محققان است» باید گفت: هیچ فقیه بی تحقیق فتوا نمی‌دهد و ندای پلورالیسم به معنایی که نویسنده اراده می‌کند، ندایی از سر

بی‌خبری و سردرگمی است، نه از سر تحقیق، زیرا تحقیق برای تمییز درست از نادرست و حق از باطل است و کسی که حال و حوصله تحقیق ندارد، سخن از حق و باطل را کنار می‌گذارد و ندای صلح کل سر می‌دهد. اگر مقصود از «پلورالیسم» دعوت به زندگی صلح‌آمیز با پیروان سایر ادیان و مذاهب است، فقیهان بزرگ ما، بسیار به آن دعوت کرده‌اند و نتیجه آن نیز زندگی همراه با صفای پیروان مذاهب مختلف در کنار هم بوده است، بدون اینکه ضرورتی بر کوتاه آمدن از حقانیت و درستی طریقه خود احساس کنند.

۱۰ - و بالاخره نویسنده اظهار می‌کند که:

«اصل در عالم طبیعت و اجتماع، کثرت است، نه وحدت، تباین است نه

تشابه»

اولاً: چه ضرورتی بر یکسان شمردن طبیعت و اجتماع است، آیا هر حکمی بر طبیعت رفت، بر اجتماع نیز می‌رود؟ آیا این فکر نشأت گرفته از تفکر طبیعت‌گرایی قرن ۱۸ اروپا (*Naturalism*) نیست؟

ثانیاً: این اصل از کجا گرفته شده و در کجا ثبت شده است؟ چه استدلالی عقلی و چه سندی نقلی و چه دلیلی بر آن گواه است؟

ثالثاً: اگر اصل در اجتماع کثرت است نه وحدت، چرا قرآن انسانها را بر خلاف

این اصل به وحدت فرامی‌خواند؟

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران / ۱۰۳)

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ»

(آل عمران ۱۰۵)

«وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا

إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا أَسْتَمْتُمْ فِي شَيْءٍ» (روم / ۳۲)

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيعًا» (قصص / ۴)

در آیات فوق و بسیاری از آیات دیگر، خداوند مردم را به وحدت و پرهیز از

تفرقه، اختلاف و چند دستگی دعوت میکند و ایجاد تکثر و تباین در اجتماع را کار

فرعون برای سلطه‌جویی خود دانسته است.

در پایان ، لازم است نکاتی را برای خوانندگان بیان کنیم :

۱ - آنچه در این نقد آمده ، همه آن چیزی نیست که در مقاله مزبور قابل نقد است ، در واقع ما به مهمترین موارد قابل نقد در مقاله پرداختیم .

۲ - در مقام نقد ناگزیر باید به پاسخهای کوتاه بسنده میکردیم ، زیرا طولانی شدن پاسخها خارج از حوصله چنین نقدی است .

۳ - در این نقد ، به نقد مقاله پرداختیم ، نه نقد نویسنده ، تا خوانندگان به « ما قال » توجه کنند ، نه به « من قال » .

۴ - خوانندگان را برای فهم دین و معارف دینی به کتاب خدا و سنت پیامبران ( ص ) و امامان علیهم السلام ارجاع می دهیم و پس از آنان به عالمان ربانی که دین را از سرچشمه ناب آن گرفته اند و برای فراگرفتن علم دین درس خوانده و تحقیق کرده اند ، نه کسانی که دین را از غریبان آموخته اند و آموخته های خود را معیار درستی و نادرستی کتاب و سنت قرار داده اند و دیدگاههای از پیش پذیرفته خود را بر قرآن و سنت تحمیل و تفسیر به رأی می کنند . خطر بزرگی که امروز فرهنگ اسلامی ما را تهدید می کند تفسیر متون دینی بر اساس هواها ، هوسها و بافته های متکلمین سایر ادیان و داوریهای اندیشمندان غربی غیرمعتقد به دین است که باید از روی کردن به آنها و دل بستن به آنها پرهیز کرد .

#### منابع:

علاوه مآخذی که در متن مقاله آمده :

امام خمینی (ره)، حکومت اسلامی .

حرّ عاملی ، محمد، وسائل الشیعة .

خوئی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن .

کتاب مقدس (عهد عتیق).

کلینی، محمد، اصول کافی .